ط

سرور مکرّم جناب آقا میرزا حسین علیه بهاء الله و عنایاته من اهل تاء و فاء ملاحظه فرمایند

١۵٢[[1]](#footnote-1)۱

بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

الحمد للّه الّذی خلق القلم الاعلی و نفِخ فیه اذاً انصعق من فی الارض و السّمآء الّا من شآئت مشیّته النّافذة و ارادته المحیطة و هم عباد مکرمون الّذین ما خوّفتهم سیوف الابداع و لا جنود الاختراع هم الّذین وصفهم اللّه فی کتب القبل و البعد قد شهد لهم الفرقان و من قبله التّوراة و الانجیل و الزّبور و ما نزّل من لدی اللّه العزیز الودود الحمد للّه الّذی بعث منکلّ قطرة من دمآء اولیآئه خلقاً لا یحصی عدّتهم احد الّا نفسه و جعلهم مشارق حبّه و مطالع ودّه و هم ایادی الامر بین الخلق و هم الّذین نصروا اللّه فی کلّ الاعصار و قاموا علی ما اراد اللّه علی شأن ما اضطربوا من الملوک و سطوتهم و ما منعهم عن الحقّ صلیل سیوفهم و صهیل خیولهم قد نطقوا باعلی النّدآء بین الارض و السّمآء و دعوا الکلّ الی مولی الوری و مالک الآخرة و الاولی و ربّ العرش و الثّری اسئله تعالی بان یکتبنی من حزبهم و الّذین استظلّوا فی ظلّهم و شربوا رحیق الفضل بایادیهم انّه لهو المقتدر علی ما یشآء یفعل و یحکم و هو الحاکم المقتدر العلیم الحکیم

 و بعد یا حبیب فؤادی قد سمع الخادم ما غنّ به عندلیب ثنآئکم علی اغصان دوحة الوفآء اذ حضر کتابکم الّذی دلّ علی حبّکم مقصود العالم و مالک القدم الظّاهر بالاسم الاعظم علم اللّه بعد اطّلاعی بما فیه قد اخذنی الفرح و السّرور علی شأن کَلَّ لسان القلم عن ذکره نسئله تعالی بان یوفّقکم و یجزیکم احسن الجزآء من بدایع فضله انّه لهو الفضّال الکریم فلمّا حرّکتنی نفحات حبّکم و فوحات آثارکم صعدت الی مقام القرب و القدس و الجمال و عرضت ما فیه تلقآء وجه ربّنا الغنیّ المتعال فلمّا انتهی نطقت سدرة المنتهی علی شأن خرج عن حدّی حکم الاحصآء قد کنت قائماً تلقآء العرش متحیّراً متفکّراً الی ان قال و قوله الاحلی یا عبد الحاضر ان اذکره من قِبلی و قل انّا ذکرناک فی اکثر السّنین و ارسلنا الیک ما قرّت به عیون الملأ الاعلی انّ ربّک لهو المعطی الکریم هذا یوم فیه نطق الملکوت الملک للّه الواحد الفرد الخبیر قم علی ذکر اللّه و ثنآئه ثمّ اذکره بذکر یتضوّع عرفه فی العالم لینجذب به کلّ قلب اقبل الی اللّه ربّ العالمین کم من ذکر به یهدی اللّه عباده الهائمین و کم من ثنآء به یرتفع ذکر اللّه بین الخلق و تنصب رایة الامر علی کلّ جبل رفیع قل یا قوم تفکّروا فی القرون الخالیة و القصور المشیّدة ما بقی من الاوّل من بشر و لا یُری من الآخر من اثر قد انهدم کلّ بنآء مرتفع و انعدم کلّ هیکل مزیّن اَیْن القیاصرة الّذین عمّروا القصور لانفسهم و اَیْن الفراعنة الّذین جعلوا انفسهم شرکآء لبارئهم قد ترکوا القصور قهراً و اخذوا القبور امراً من لدی اللّه المقتدر القدیر

 یا حسین ان استمع ندآء المظلوم الّذی ینطق قلمه الاعلی فیکلّ الاحیان و یدعو من فی الامکان الی مقام لا تغیّره تغییرات الدّنیا و لا تبدّله شئونات الارض فی ملکوت الانشآء کذلک ذکرناک لتفرح و تذکر ربّک العلیم الحکیم یا حسین دع الکائنات عن ورآئک و الممکنات تحت قدمیک و خذ قدح البیان باسمی ثمّ اشرب منه بذکری البدیع ایّاک ان تحزنک شئونات الخلق ان افرح بما یذکرک الحقّ من هذا المقام المنیع لعمر اللّه هذا ما ینفعک فی کلّ عالم من عوالم اللّه یشهد بذلک ملأ ملکوتی و اهل سرادقی و الّذین یطوفون عرشی العظیم انّا نذکر فی هذا المقام من اظهره اللّه منک فضلاً من عنده و هو الفضّال العزیز الجمیل البهآء علیک و علیهم و علی الّذین سمعوا ندآء مکلّم الطّور و اجابوا مولی العالمین

 کبّر من قِبلی علی وجوه احبّآئی الّذین نطقوا بذکری و ثنآئی و قاموا علی نصرة امری المحکم المتین قل طوبی لوجوهکم بما توجّهت الی الوجه و طوبی لعیونکم بما فازت و طوبی لقلوبکم بما اقبلت کذلک یذکرکم قلم الرّحمن و یبشّرکم لتفرحوا فی هذه الایّام الّتی فیها تنطق السّدرة بین البریّة انّه لا اله الّا انا المقتدر القدیر قل ایّاکم ان یمنعکم شئ عن اللّه خذوا ما اُمرتم به فی کتاب اللّه العزیز العلیم لا تلتفتوا الی العباد و سطوتهم و لا الی الامرآء و شوکتهم و لا الی العلمآء و احزابهم و لا الی العرفآء و اصحابهم دعوا من یدعوکم الی الظّنون و قولوا تاللّه قد انار افق الابداع بشمس العلم من لدی اللّه العلیم الخبیر قل هذا یوم الذّکر و البیان و هذا یوم فیه اخبرکم اللّه بظهوره ان اقرؤا کتب القبل لتطّلعوا بما نزّل فیها من لدن محصی علیم کذلک زیّنّا سمآء اللّوح بشموس الحکمة و البیان طوبی لمن شاهد و قال لک الحمد یا مقصود العالمین و یا محبوب العارفین انتهی

 اینکه مرقوم فرموده بودید از اینعبد اظهاری نشده و آنجناب را بکلمات لا یسمنهٴ لا یغنیه زحمت نداده الحقُّ مع حضرتکم ولکن حق تعالی و تقدّس شاهد و گواهست که این اهمال و یا تعطیل از کثرت شغل بوده و همچنین بامید آنکه جناب ملّا محمّدعلی که حامل دستخطّ عالی بود بزودی مراجعت مینماید و آنچه در دل مستور است از مراتب محبّت عرض میشود از قضا آمدن ایشان در عهدهٴ تأخیر ماند و این تأخیر هم بسببی از اسباب بوده العلم عند اللّه ربّ العالمین و کثرت شغل این فانی بمقامی رسیده که در آنی مجال نبوده و نیست چه از اینممالک و چه از آنجهات از حق جلّ و عزّ میطلبم که بدعای آنحضرت این فانی را مؤیّد فرماید بر این خدمت عظیم اینکلمه که از افق قلم آنجناب اشراق نمود که بقول عرب انا دخیل سبب بهجت محبوب عالم گردید بسیار تبسّم فرمودند و بسیار اظهار عنایت از مشرق فضل ظاهر فی ‌الحقیقه ینبغی لکلّ وجود ان یفدی روحه لفضله و مواهبه و الطافه

 و اینکه مرقوم فرموده بودید که غلام هر چه پیر شود قدرش کمتر شود فرمودند که ما شهادت میدهیم که شما در ریعان شبابید من فاز بحبّی انّه لا زال فی ربیع الایّام و ربیع الزّمان انتهی

 اینکه در بارهٴ شخص معلوم مذکور داشتید بساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشآء اللّه بعنایت الهی موفّق باشند کوثر رحمت رحمن را در کلّ حین بنوشند و بنوشانند و اصنام ظنون انام را باسم خلیل ایّام بشکنند اهل اوهام را رحیق یقین عطا کنند و اصحاب جهل را سلسبیل علم گمگشتگان بادیهٴ نادانی را ببحر دانائی دلالت کنند و پژمردگان روزگار را بفرات بیان تازه و خرّم نمایند لیس هذا علی اللّه بعزیز فی ‌الحقیقه اگر نفسی الیوم موفّق شود و بافق اعلی توجّه نماید کلمهٴ او مؤثّر است و البتّه در قلوب تأثیر نماید و اثرهای آن در ملک ظاهر شود کذلک یخبرک من عنده علم کلّشئ و انا الخبیر و کذلک یعلّمک من شهد بعلمه کتب اللّه من قبل و انا العلیم

 و اینکه این امور را مستور داشته‌اید این موافق حکمة اللّه است بعضی از نفوس در ظلّ قباب عزّند و ایشان در هر حین از بحر سرور میآشامند من دون آنکه اثری از لبها ظاهر باشد ما اطّلع بهم الّا اللّه وحده عنده علم کلّشئ فی کتاب عظیم و مقصود از این ستر تبلیغ امر اللّه بوده و خواهد بود چه اگر نفسی از اینمقام اعلی محروم ماند از ثمرهٴ وجود محروم مانده طوبی از برای نفوسیکه باین امر اعظم قیام نمایند و اگر خود محروم باشند غیر خود را بر آن بدارند انّه یذکر ما ینتفع به عباده انّه لهو المعلّم الحکیم و لوحی مخصوص ایشان من غیر اسم ارسال شد برسانید انشآء اللّه از حروفات آن معانی مستوره ادراک نمایند و از کلماتش کوثر حَیَوان بیاشامند لعمر اللّه انّه نسمة اللّه فی البلاد و روح الامر للعباد طوبی لمن فاز به و فاز باللّئالی المستورة فی بحر بیانه انّه من اعلی الخلق لدی الحقّ المنیع کذلک ماج البحر و هاج العرف طوبی لمن وجد و ویل للغافلین انتهی

 و اینکه در بارهٴ عمل مکنون نوشته بودید بعد از تفصیل باید دو شئ مشاکل که دارای عناصر اربعه باشد تحصیل نمائید و این مشاکل که ذکر میشود مشاکلت فی ‌الجمله بوده تا معلوم و واضح شود که آنچه از اضداد است امتزاج آن محال و آن دو شئ که فی ‌الجمله مشاکلند بعد از تدبیر مشاکلت تمام ظاهر شود و اینمقام مقام تزویج است بعضی این را تزویج اوّل دانسته‌اند و بعضی ثانی گفته‌اند اکثر امورات این صنعت مکتومه بدرایت و فراست عامل منوط و مشروط است آنچه ذکر شد در اوراق فارسیّهٴ قلم اعلی بآن اشاره فرموده و فی‌ الحقیقه اوست امّ البیان لمن فی الامکان قسم بجان آنحبیب که این از اسرار امر است که ابداً از قبل ذکر نشده و تا حال هر که در این امر داخل شده یعنی این مادّهٴ مخصوصه را تفصیل کرده خواسته آن اجزا که فصل شده شئ واحد شود و این محال بوده و هست و بیشتر از این عقل احدی ادراک ننمود و فکر عباد قدمی پیشتر نرفت مع آنکه از قلم اعلی جاری شده که مشاکل و مشابه را اخذ نمائید مع ‌ذلک آب قراح را گرفته مع دهن لزج سیاه و آن ارضیکه حاکی از اهل جهنّم است خواسته‌اند با یکدیگر متّحد نمایند هیهات هیهات چه که ما بین آب و دهن ضدّیّت تمام مشهود هرگز قابل امتزاج و اتّحاد نبوده و نیست و ارض هم که حقیقت آن اخذ شد و بمقام رمادی رسید البتّه قابل حیات نبوده و نخواهد بود بعضی از حکما ذکر رماد نموده‌اند ولکن مقصود از آن رماد جسد است نه جسم چه که جسم روح آن اخذ شده و حیات او بعد از اخذ روح محالست و در جسد بقیّهٴ روح موجود است ولکن مستور بعد از تدبیر حی و حَیَوان مشاهده میشود و مقصود از ماء ماء فرّار است یعنی شبیه بفرّار است باید او را تحصیل نمائید و همچنین قدری از دهن قبل از انجماد او و آن آب را در او تربیت نمائید تا منجمد شود و این دو جزء و دو عنصر صاحب اربعه بوده و هستند چه که در ماء برودت و رطوبت است و در دهن یبوست و حرارت و همین ماء در دهن منجمد میشود و او را حجر مکرّم مینامند اینست که حکما گفته‌اند که ما لا یُری و ما لا یوجد فیما لا یُری و ما لا یوجد حال ملاحظه نمائید که بعضی از ناس گمان مینمایند که حجر موجود است و اختلافات لا تحصیه در او ظاهر هر حزبی شیئی از اشیا را حجر دانسته و بتدبیر آن مشغول شده و عمر را تلف کرده اینست که فرموده‌اند العمل بعد العلم باری حجر مکنون و مخزون و مستور بوده و خواهد بود و بعد از تربیت او در عین شمس که دهن باشد یعنی حرارت دهن رطوبت زائدهٴ او را جذب مینماید در اینصورت او منجمد میشود و مثل حجر رخام ملاحظه میگردد باید او را از دهن فارغ نمود و بعد از فراغ و غسل قدری از همان ماء که این حجر از او حاصل شده باید بر او مسلّط نمود و کم‌ کم بآتشیکه مثل حرارت آفتابست او را تربیت نمود تا آنچه او از جوهر دهن اخذ نموده باین آب که مفتاح است حل شود و این دهن بکبریت احمر و ذهب حکما و ذهب ذو الجناحین معروفست بسا میشود این دهن سفید بر وجه آب مشاهده میگردد و بسا میشود که قرمز بسیار خوش‌رنگ مشاهده میشود آنهم که سفید است بفی الجمله تربیتی احمر مشاهده گردد انّه لهو الکبریت الاحمر و ما اطّلع به الّا اللّه مالک القدر الّذی ینطق فی المنظر الاکبر انّه لا اله الّا هو العلیم الحکیم

 و اینکه در مشاکلت نوشته‌اید مقصود دهنیّت ماء است یعنی آب تربیت شود تا دهنیّت باطنی او ظاهر گردد در اینصورت با دهن دیگر امتزاجش سهل است امّا تا صورت مائی در او موجود قابل امتزاج نبوده و نیست و این آب آبیست که بفرّار و ماء الهواء و نار الهواء و بسایر اسما نامیده شده اوست ماء الهی باری از قراریکه مذکور شد تحصیل دو عنصر که صاحب عناصر اربعه است لازم در اینصورت بزیبق شرق و غرب نامیده شده‌اند اگر بخواهید جمیع آنحجر که بعضی از آن حل شده و بماء الهی متّحد گشته تمام آنرا حل نمائید ممکنست باید آن آب را از او اخذ نمود و مجدّد بمقدار باو رد نمود تا کم‌ کم جمیع حل شود و اینفقره بآتش بسیار ملایم یا ببخار ملایم باید تمام شود و بعد که کُل یعنی حجر و آنچه از او ظاهر شد بصورت ماء جلوه نمود کم‌ کم بحرارت رطوبت او بالمرّه تمام شود و بعد از تمامی عقد شود و این حل و عقد میشود در یکمرتبهٴ عمل تمام شود و میشود در سه بار و بیشتر و بسا میشود همان دهن که از حجر مکرّم حاصل شد عمل و اَمل از او حاصل میشود و تمام میگردد اوست زیبق وحده و بعضی هم ارض حجر را با آن آب سحق و صلایه نموده‌اند تا آنکه عمل را تمام کرده‌اند و بعد صبغ که همان دهنیست که بر وجه آب ظاهر شده باو داده‌اند و عمل را تمام نموده‌اند از این بیانات معرفت ملح هم حاصل میشود آنچه از رشحات بحر علم الهی در این عمل باینعبد رسید اینست که عرض شد ولکن مکرّراً از لسان اقدس اصغا شد که نظر بسؤال بعضی از دوستان قلم اعلی مشغول شد و در این علم تکلّم نمود و دوست نداشته که دوستان بآن مشغول شوند و سبب آنرا در بعضی از الواح ذکر فرموده‌اند و دیگر آنکه البتّه آنچه این عبد عرض نموده یا بعد از مشاهده محو نمایند یا ستر کلّی و خود اینعبد تا حال مشغول باین عمل نشده آنچه از آیات منزلات الهی استنباط شده عرض شد و هر هنگام در آنچه در این علم از ملکوت بیان الهی نازل شده تفکّر و ملاحظه میشود بابی دیگر مفتوح مشاهده میگردد انسان متحیّر است سبحان من ظهر و اظهر ما اراد سبحان من نطق و انطق ما شآء سبحان من لا یعزب عن علمه من شئ سبحان من لا یعجزه من شئ انّه لهو المقتدر المتعالی العلیم الحکیم

 و اینکه ذکر رؤیا فرموده بودید تلقاء وجه امنع اقدس عرض شد فرمودند ما در بیداری ایشانرا بشارت میدهیم بدولت پاینده لعمر اللّه قد قدّر لمن استقام ما لا تعادله خزائن الارض کلّها و از قلم اعلی در بارهٴ ایشان جاری شد آنچه که عقول از ادراک آن قاصر است نسئل اللّه ان یویّده علی حفظ ما اعطیناه و نزّلنا له من ملکوتی المنیع هیچ عمل نیکی بی ‌اجر نبوده و نخواهد بود انّه لا یضیع اجر العاملین و الحمد للّه ربّ العالمین

 و اینکه مرقوم فرموده بودید که جناب آقای آقا میرزا ع‌ب علیه بهاء الله اینعبد فانی را مأمور نموده‌اند که بوکالت ایشان بزیارت محبوب عالمیان فائز شود للّه الحمد مقصود حاصل و اینعبد بنیابت ایشان بطواف کعبهٴ مقصود فائز گشت هنیئاً له و مریئاً لی انشآء اللّه لا زال بذکر محبوب بیزوال ناطق باشند و بافقش ناظر و بر امرش مؤیّد و در خدمتش قائم ذکر ایشان در ساحت اقدس عرض شد و شمس عنایت از افق فضل مشرق و لوح اقدس امنع مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاء اللّه بزیارت آن فائز شوند و همچنین مخصوص جناب آقا سیّد اسداللّه و ابن ایشان و شخص آخر الواح بدیعهٴ منیعه نازل و ارسال شد این خادم فانی خدمت هر یک فنا و نیستی خود را معروض میدارد و از حق میطلبد که ایشانرا مؤیّد فرماید بر آنچه بطراز رضا مزیّن است خدمت مخدوم‌زاده‌ها و من کان مع جنابک سلام و تکبیر معروض میدارم البهآء علیکم و علی من معکم و علی الّذین تمسّکوا بحبل اللّه المحکم المتین و الحمد اللّه ربّ العالمین آنچه با جناب آقا ملّا محمّدعلی علیه بهاء الله بود رسیده

 عرض دیگر آنکه جناب آقا عظیم علیه بهآء اللّه برفیق اعلی صعود نمودند و از ترکهٴ ایشان بقدر ده دوازده تومان میشود حسب الامر جناب اسم الله مهدی علیه بهآء اللّه الابهی جمع نموده ارسال میدارند نزد آنجناب که بورثه برسانند و در بارهٴ او فقراتی از قلم اعلی نازل که فی ‌الحقیقه هر نفس مستقیمهٴ راضیهٴ مرضیّه آنمقام را رجا مینماید بتمامه تبدیل شده بود و بمحبّتی ظاهر که اکثری حسرت میبردند انّ ربّنا الرّحمن لهو المقتدر القدیر سبحان من خلقه و ایّده و عرّفه و جعله فائزاً بهذا المقام الکریم الّذی ثبت من قلمه الاعلی فی کتاب عظیم

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۲۲ اکتبر ۲۰۲۴، ساعت ۲:۰۰ بعد از ظهر

1. ۱ ارقام ٢ و ۵ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکيل ميدهد. [↑](#footnote-ref-1)